از خداپرستی تا خودپرستی

علی جواهردهی

نفس انسانی، آفریده شگفت خداوندی است؛ چرا که دربردارنده همه مراتب وجودی و همه نشائات هستی است. همین ظرفیت بی‌مانند نفس یا روان آدمی است که وی را چنان در اوج بالا می‌برد که جز خداوند هیچ موجودی در هستی را نرسد تا از مقام وی آگاه شود؛ چه رسد که به مقام وی برسد؛ و از سویی دیگر، می‌تواند در پستی و فرود چنان هبوط و سقوط کند که هیچ موجودی را نتوان پست‌تر از انسان در هستی یافت که در پایین‌ترین درجه از دوزخ دوری از خداوند باشد.

همین ظرفیت و توانمندی نفس آدمی است که انسان را موجودی ناشناخته حتی برای فرشتگان مقرب الهی کرد و هنگامی که خداوند فرمان سجده خلافت داد، بسیاری شگفت زده به مجادله و محاجه پرداختند.

نویسنده در این مطلب ماهیت و ویژگی‌های نفس انسانی و علل نفس گرایی یا خودپرستی را بیان کرده است.

ماهیت نفس انسانی

درباره معنا و کاربردهای واژه نفس اختلاف است؛ چرا که گاه به معنای ذات، گاه به معنای قوه‌ای که بدان جسم زنده است و گاه دیگر به معنای قوه ادراکی بشر و یا جامع قوه غضب و شهوت به کار رفته است. (لغت نامه، دهخدا،ج ۱۳، ص ۲۰۰۰۸؛ و نیز احیاء علوم الدین، محمد غزالی، جزء ۸، ص ۷؛ و نیز المحجه البیضاء، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۶)

اما مراد از کاربرد نفس در این مطلب همان روان آدمی است. به این معنا که روح الهی که امری از مقام ربوبیت است وقتی در کالبد انسانی قرار گرفت از آن به نام نفس یاد شده است. پس روح یا جان همان امر مجرد است که در صورت اضافه شدن به جسم به عنوان نفس یا روان نامیده می‌شود.(شمس، آیه ۷؛ انعام، آیه ۹۳؛ زمر، آیه ۴۲؛ توبه آیات ۵۵و ۸۵)

با این معنا نفس آدمی پدیده‌ای غیر از جسم انسان است و در هنگام مرگ نفس از بدن جدا می‌شود. (همان آیات) همچنین نفس به سبب ظرفیتی که خداوند در آن قرار داده است، پدیده‌ای ارزشمند و از نشانه‌های بزرگ الهی است؛ به گونه‌ای که اگر انسان بخواهد فهم دقیقی از خداوند داشته باشد، باید به حقیقت نفس خویش بنگرد و با ژرف نگری،حقیقت الهی را در آیات وجودی خودش درک کند و بفهمد. (ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱؛ فصلت، آیه ۵۳) از این رو خداوند نفس آدمی را مظهر تجلی آیات خود دانسته است. (همان آیات)

نفس انسانی، جنسیت ندارد و بر همین اساس است که زن و مرد از نظر مقام نفس یکسان هستند و تفاوتی میان آن دو وجود ندارد و این تفاوت‌ها تنها در مورد کالبد و فیزیک آنهاست.(نساء، آیه ۱؛ انعام، آیه ۹۸، اعراف، آیه ۱۸۹ و زمر،آیه ۶) تمام اعمال و رفتار و گفتارهای انسان، به نفس ارتباط دارد. از این رو نفس انسانی در گرو دستاوردهای خود است(مدثر، آیه ۳۸) و در قیامت خداوند بر اساس همین دستاوردهای نفس با او برخورد می‌کند و پاداش می‌دهد.(تکویر، آیه ۱۴ و رعد، آیه ۳۳) چرا که زندگی دنیوی و اخروی انسان (انفال، آیه ۵۳ و رعد، آیه ۱۱) در گرو نفس و اعمال اوست.

در پیچیدگی نفس انسان همین بس که خداوند در آیاتی از نهان‌گری نفس سخن می‌گوید ولی به انسان هشدار می‌دهد که خداوند از همه دستاوردهای نفوس آدمی آگاه است (رعد، آیه ۴۲ و تکویر، آیه ۱۴) و بر اساس آنچه می‌داند از آشکار و نهان نفس و دستاوردهایش به او پاداش می‌دهد و همه آنها ثبت و ضبط می‌شود و در اختیار بشر قرار می‌گیرد(نحل، آیه ۱۱۱؛ انفطار، آیه ۵؛ اسراء، آیات ۱۴ و ۲۵؛ مدثر آیه ۳۸؛ مجادله، آیه ۸)

نفس در مقام آزمون و امتحان

اصولا انسان برای خلافت الهی ساخته شده و به او این امکان داده شده تا با فعلیت بخشی به فطرت الهی و اسمای خداوندی سرشته در ذات خود، خدایی شود. اما رسیدن به این مقام به سادگی امکان‌پذیر نیست و هر کسی باید قابلیت و شانیت این مقام را بیابد. این‌جاست که مسئله آزمون‌ها و امتحانات سخت برای مقاصد گوناگونی چون فعلیت بخشی و صداقت و مانند آن مطرح شد.

خداوند در آیاتی از جمله آیه ۱۵۵ سوره بقره و ۱۸۶ سوره آل عمران، بیان می‌کند که دنیا عرصه آزموده شدن نفس انسان است تا حقیقت خویش را بشناسد و آشکار سازد و خدایی شود یا شکست بخورد و هبوط و سپس سقوط کند.

در این میدان تنها اهل صبر هستند که پیروزمندانه از این کارزار سخت بیرون می‌آیند و از بلا و ابتلاء به مقام خدایی شدن می‌رسند.(بقره،آیه ۱۵۵)

سقوط از مقام انسانیت تا پرستش نفس و آثار آن

مشکل عمده بسیاری از انسان‌ها این است که در دام اومانیسم می‌افتند و انسان، خدایشان می‌شود و نفس را به جای خداپرستش می‌کنند و تجلی و مظهر الهی را خدا می‌شمارند و در برابر عظمت نفس خویش به سجده می‌افتند و این‌گونه است که خودپرستی به جای خداپرستی می‌نشیند و انسان به جای خدا، خود راپرستش می‌کند.

اینکه انسان به جای خداپرستی خودپرستی پیشه کند و نفس خویش را خدای خود قرار دهد، آثاری در زندگی دنیوی و اخروی او به جا می‌گذارد که در آیات قرآن به آن توجه داده شده است.

از جمله آثار خودپرستی می‌توان به ایجاد تفرقه و اختلاف در دین اشاره کرد. کسانی که هوای نفس خویش راپرستش می‌کنند، می‌کوشند تا با دین زدایی، تاثیر دین را بکاهند و خداوند را از گردونه زندگی خود درپرستش و ربوبیت و مانند آن خارج کنند. (شوری، آیات ۱۳ تا ۱۵)

اثر دیگر خودپرستی و هواپرستی، استکبار در برابر حق و پیامبران دعوت‌کننده به حق است؛ چرا که چنین انسان‌هایی خود را حق می‌یابند و نفس خویش را در فهم و درک حق اولی می‌دانند و همین تکبر ذاتی در شکل استکبار نسبت به سخنان دیگران بروز و ظهور می‌کند.(بقره، آیه ۸۷)

بر پایه همین تفکر است که به استهزای پیامبران از جمله پیامبر(ص) می‌پردازند و تفکر الهی و عقلانی‌پرستش خدا را به تمسخر می‌گیرند و آن را رفتاری بیرون از عقل و عقلانیت می‌شمارند. (فرقان،آیات ۴۱تا ۴۳) بنابراین انکار رسالت پیامبر(همان) یا انحراف از حق (نساء،آیه ۱۳۵)، انحراف از راه خدا و آموزه‌های وحیانی(ص، آیه ۲۶)، اعراض از قرآن(قمر، آیات ۳ تا ۵)، تکذیب آیات خدا (انعام، آیه ۱۵۰)، تکذیب پیامبران (بقره، آیه ۸۷ و مائده،آیه ۷۰)، تکذیب معجزات(قمر، آیات ۱ تا ۳)، قتل پیامبران(مائده، آیه ۳۰)، افترا و سحر و جادو خواندن معجزات (قمر، آیات ۱ تا ۳) و مانند آن تنها بخشی از آثار این تفکر است.

خودپرستان، انسان‌های بی‌بند و باری هستند(نساء، آیه ۲۷) چرا که به دلیل و برهان توجهی ندارند (تحریم، آیه ۲۳) و پایبند هیچ اصل عقلانی و حق(نساء، آیه ۱۳۵) نیستند.

آنان اهل بی‌عدالتی در همه امور زندگی (همان)، امتیاز خواهی (کهف، آیه ۲۸)، پیمان شکنی (مائده،آیه ۷۰)، تعدی و تجاوزگری و اسراف (کهف، آیه ۲۸)، خردگریزی(فرقان، آیات ۴۳ و ۴۴)، ظلم و ستم(بقره، آیه ۱۴۵) و دیگر رفتارهای ضد هنجاری و ضد ارزشی و در یک کلمه گناه (یوسف، آیه ۵۳)هستند.

خودپرستی به جای خداپرستی، آنان را ازمقامات معنوی محروم می‌کند (اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶)، و از ولایت الهی به ولایت شیطان می‌راند (بقره، آیه ۱۲۰ و رعد، آیه ۳۷) و از هدایت‌های الهی محروم می‌سازد(مائده، آیه ۷۷) و به سبب از دست دادن ابزارهای شناختی(جاثیه، آیه ۲۳ و محمد، آیه ۱۴)، درک صحیح و درستی از حقایق از جمله حقایق هستی و وحیانی (محمد، آیه ۱۶) نخواهند داشت و بر اساس همان هواپرستی و خودپرستی، به انکار هدفمندی برای آفرینش و بیهودگی هستی می‌پردازند و معاد و رستاخیز را منکر می‌شوند. (ص، آیات ۲۶ و ۲۷) این‌گونه است که با کارهای زشت و گناهان،دچار خسران عظیم می‌شوند(مائده، آیه ۳۰) و از مقام انسانیت سقوط می‌کنند. (فرقان، آیات ۴۳ و ۴۴)

بسیاری از انسان‌ها خواسته و ناخواسته در دام نفس شیطانی می‌افتند و در مسیری گام بر می‌دارند که از مقام انسانیت فرو می‌افتند و در مسیر تحول غیر کمالی، نخست هواپرست و سپس نفس‌پرست و در نهایت شیطان‌پرست می‌شوند؛ چرا که ولایت نفس، بخشی از ولایت شیطان است و شیطان ولایت خود را این‌گونه اعمال می‌کند. از این رو خداوند از هر گونه رفتار بر اساس هوی و هوس باز می‌دارد تا انسان گرفتار هواپرستی و در نهایت نفس‌پرستی و شیطان‌پرستی نشود؛ چرا که خداپرستی در گرو پرهیز از هواپرستی و تمایلات نفسانی است (بقره، آیه ۸۷ و نیز مائده، آیه ۷۰)

بسیاری از انسان‌ها خواسته و ناخواسته در دام نفس شیطانی می‌افتند و در مسیری گام بر می‌دارند که از مقام انسانیت فرو می‌افتند و در مسیر تحول غیر کمالی، نخست هواپرست و سپس نفس‌پرست و در نهایت شیطان‌پرست می‌شوند؛ چرا که ولایت نفس، بخشی از ولایت شیطان است و شیطان ولایت خود را این‌گونه اعمال می‌کند. از این رو خداوند از هر گونه رفتار بر اساس هوی و هوس باز می‌دارد تا انسان گرفتار هواپرستی و در نهایت نفس‌پرستی و شیطان‌پرستی نشود؛ چرا که خداپرستی در گرو پرهیز از هواپرستی و تمایلات نفسانی است.

عوامل‌پرستش نفس و راه رهایی از آن

از عواملی که انسان را به سوی‌پرستش نفس می‌کشاند، می‌توان به عواملی چون جهل و نادانی (روم، آیه ۲۹؛ جاثیه، آیه ۱۸) و غفلت از خدا و یاد او(کهف، آیه ۲۸) اشاره کرد.

راه رهایی از این مشکل قرار گرفتن در مغفرت و رحمت خدا (یوسف، آیه ۵۳) از طریق فراهم‌آوری زمینه‌های تزکیه (پاک‌سازی) نفس از سوی خداوند است.

خودسازی به معنای گرایش به تقوا و خودداری از گناه و خطاست که زمینه‌ساز تزکیه الهی می‌شود.

خودسازی به معنای گرایش به تقوا و خودداری از گناه و خطاست که زمینه‌ساز تزکیه الهی می‌شود. از این رو خداوند از مومنان خواسته برای رهایی از هواپرستی و نفس‌پرستی به خودسازی از طریق تقوا اقدام کنند تا زمینه تزکیه الهی برای آنان فراهم آید.

از این رو خداوند از مومنان خواسته برای رهایی از هواپرستی و نفس‌پرستی به خودسازی از طریق تقوا اقدام کنند تا زمینه تزکیه الهی برای آنان فراهم آید. (لیل، آیات ۱۷ و ۱۸)

طهارت و پاکی نفس، زمینه‌ساز فراگیری معارف و احکام دین(آل عمران، آیه ۱۶۴؛ جمعه، آیه ۲) می‌شود که خود عاملی برای تزکیه نفس است.

البته برخی از انسان‌ها در دام همین تزکیه نفس می‌افتند و دچار غفلتی دیگر می‌شوند.

خداوند در آیه ۳۲ سوره نجم به انسان‌ها هشدار می‌دهد که مواظب خودشان باشند، زیرا گاه انسان دچار خودستایی می‌شود و نفس خویش را تزکیه و پاک از هر مشکل و زشتی می‌داند؛ چرا که نسبت به خود غفلت دارد و علم کامل احاطی همانند خداوند بر خود ندارد، این‌گونه است که تزکیه نفس به این معنا خود عاملی برای فرو افتادن در دام خودپرستی می‌شود.

تزکیه نفس می‌بایست با مخالفت با شیطان و دوری از هر گونه زشتی و فحشاء باشد (نور، آیه ۲۱) تا زمینه تزکیه واقعی از سوی خداوند فراهم آید؛ چرا که تزکیه و پاک‌سازی نفوس تنها از شئون خداوند و خواست و خود را این‌گونه اعمال می‌کند. از این رو خداوند از هر گونه رفتار بر اساس هوی و هوس باز می‌دارد تا انسان گرفتار هواپرستی و در نهایت نفس‌پرستی و شیطان‌پرستی نشود؛ چرا که خداپرستی در گرو پرهیز از هواپرستی و تمایلات نفسانی است (بقره، آیه ۸۷ و نیز مائده، آیه ۷۰)

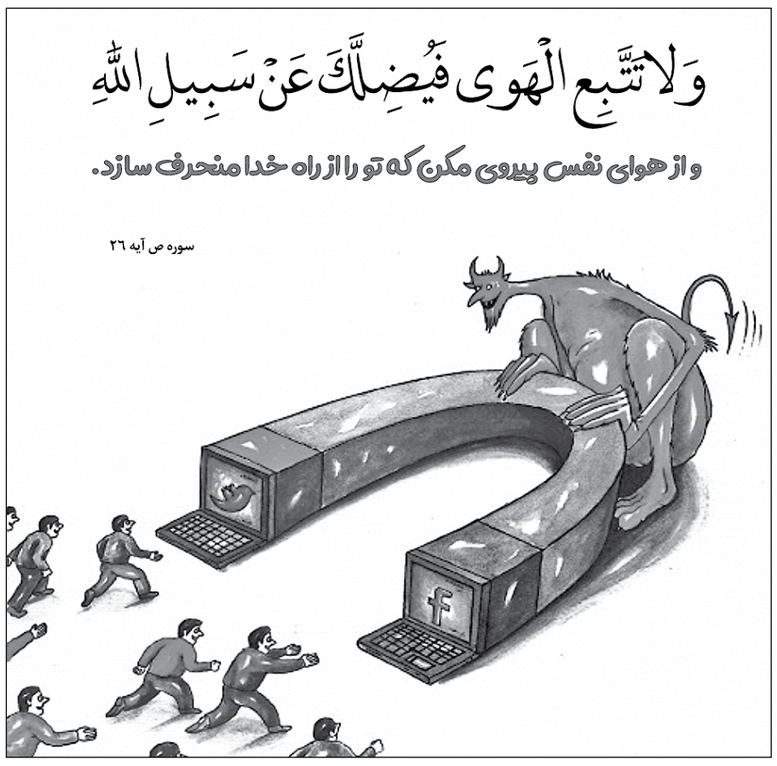

مشیت اوست.(نساء، آیه ۴۹) اگر انسان گام‌هایی برای خودسازی بردارد، آنگاه است که تزکیه خداوندی برای نفوس از طرق گوناگونی چون ورود پیامبران(ع) انجام می‌گیرد.(بقره، آیات ۱۲۹ و ۱۵۱ و آل عمران، آیه ۱۶۴ و نیز جمعه، آیه ۲)

به سخن دیگر، اصطلاح خودسازی به عنوان تزکیه نفس، اصطلاح نادرست یا نارسایی است؛ زیرا کاری که انسان انجام می‌دهد تزکیه نفس نیست، بلکه ایجاد زمینه است تا تزکیه از سوی خداوند انجام گیرد و در حقیقت پاک‌سازی یعنی همان تزکیه از سوی خداوند انجام می‌گیرد. (نساء، آیه ۴۹)

این بستر سازی، با پرهیز و تقوا (نجم، آیه ۳۲)، اجتناب از همه گناهان از جمله چشم چرانی (نور، آیه ۳۰)، زنا و مانند آن و نیز انجام کارهای نیک چون صدقه(توبه، آیه ۱۰۳ و لیل، آیه ۱۸) فراهم می‌آید.

ظلم و ستم و نشانه‌های آن

فرزاد آقابابایی

خرد انسانی برابری و عدالت را می‌پسندد و از ستم و ظلم بیزاری می‌جوید. از این رو گفته‌اند که حسن عدالت و قبح ظلم از مستقلات عقل است. به این معنا که عقل سالم چنین احکامی را نسبت به عدالت و ظلم صادر می‌کند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی، هستی بر محور عدالت می‌گردد و انسان کامل و سالم، انسان عادلی است که برای برقراری عدالت در همه حوزه‌های زندگی بشر تلاش می‌کند و بلکه پا را از حوزه مسائل انسانی فراتر نهاده تلاش می‌کند که آن را در همه هستی برقرار کند.

اما با همه تلاش‌هایی که از سوی خردمندان صورت می‌گیرد، ظلم و ستم همچنان بر زندگی بشر حاکم است و آدمی همواره از عدالت عدول کرده و در دام ستمگری می‌افتد. از این رو یکی از اهداف رسالت پیامبران، برقراری عدالت و دعوت دیگران برای فراهم کردن زمینه‌های تحقق آن در تمامی زندگی بشر است.

نویسنده در مطلب پیش رو به بررسی ریشه‌های گرایش انسان به ستمگری پرداخته و به برخی از نشانه‌های ستمگران اشاره کرده است.

***

مراتب ستم

ظلم که به معنای قرار دادن چیزی در غیر جایگاه اختصاصی و مناسب خود از طریق کم یا زیاد کردن یا تغییر در زمان و مکان آن می‌باشد، در حقیقت تجاوز از حقی است که به منزله نقطه مرکزی دایره است. به این معنا که حق، مرکز دایره‌ای است که ظالم از آن تجاوز می‌کند و با افراط و تفریط و زیاده روی یا کوتاهی اجازه نمی‌دهد تا حق، آن گونه که باید و شاید ظهور کند.

این تجاوز از حق، به سه گونه و نسبت به سه چیز اتفاق می‌افتد. گاه انسان نسبت به خدا ظلم روا می‌دارد و برخلاف مسیر حق و عدالت الهی گام بر می‌دارد و به عبادت خداوند که فلسفه آفرینش وی است بی‌توجه می‌باشد و به شرک و کفر رو می‌آورد که از نظر قرآن ظلم بزرگی در حق خداوند است؛ (کهف، آیه ۱۴ و نیز لقمان، آیه ۱۳) گاه دیگر، انسان نسبت به دیگران از انسان‌ها و غیر انسان‌ها ظلم روا می‌دارد و حقوقشان را پایمال می‌کند؛ و گاه سوم نیز به خود ظلم روا می‌دارد(مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۵۳۷)

البته با تحلیل آیات قرآن می‌توان ظلم به خود را به ظلم به خدا و ظلم به دیگران بازگرداند، چرا که خداوند، ظالمان به خود را کسانی بر می‌شمارد که بر پایه فطرت سالم و عقل سلیم و آموزه‌های وحیانی عمل نکرده و با تکذیب و مخالفت با آن، عذاب الهی را به جان خریدند.

خداوند مصادیق ظلم به خود را اموری چون اذیت همسر (بقره، آیه ۲۳۱)، استکبار ورزی در جامعه(عنکبوت، آیات ۳۹ و ۴۰)، به استهزاگرفتن وعده‌های عذاب الهی(نحل، آیات ۳۳ و ۳۴)، انکار و تکذیب دلایل پیامبران(توبه، آیه ۷۰ و روم، آیه ۹)، تجاوز از حدود الهی و مرزهای دینی (بقره، آیه ۲۳۰ و ۲۳۱)، ترک اطاعت از پیامبر(نساء، آیه ۶۴) تکبر از پذیرش حق(نحل،آیات ۲۸ و ۲۹) جرم و گناه کردن(توبه، آیات ۶۶و ۶۷ و زخرف، آیات ۷۴ و ۷۶)، خورشیدپرستی(نمل،آیات ۲۴ و ۴۴)، خوشگذرانی(انبیاء، آیات ۱۳ و۱۴)، ترک مسئولیت و وظیفه بی‌اجازه (انبیاء، آیه ۸۷)، شرک (یونس، آیه ۱۰۶) عجب و خود برتربینی (کهف، آیات ۳۴ و۳۵)، کفران نعمت(اعراف، آیه ۱۶۰)، قتل خطایی(قصص، آیه ۱۵ و۱۶)، طرد مومنان (هود، آیات ۳۰ و ۳۱)، نقص احکام (طلاق، آیه ۱)، مراجعه به طاغوت(نساء، آیات ۶۰ و۶۴) و مانند آن بر می‌شمارد که ظلم به دیگران و خداوند را نیز شامل می‌شود.

همچنین ظلم به دیگران به یک معنا به همان ظلم به خداوند باز می‌گردد؛ چرا که ظالم به دیگری، با تجاوز از حق و خروج از مسیر عدالت، به دیگران ظلم روا می‌دارد که این نیز در چارچوب خروج از حق و آموزه‌های وحیانی و فطرت و عقل سالم تعریف می‌شود. بنابراین به یک معنا همه اقسام و سطوح ظلم به خود و دیگران، به ظلم به خدا و خروج از چارچوب حق و عدالت باز می‌گردد که محور هستی و فرمان الهی است.

پس اصولا ظلم به خود و دیگران به یک معنا همان ظلم به خداوند است و نمی‌توان میان هریک از ظلم‌های به خود و دیگران با ظلم به خدا تفکیک قائل شد.

ریشه‌های ظلم

اصل و ریشه ظلم در هر یک از سطوح را می‌توان بی‌ایمانی انسان دانست. جهل انسان به حقایق هستی و تفسیر نادرست از هستی موجب می‌شود تا آدمی نتواند تحلیل درستی از آن به دست آورد و خود را با حکمت و فلسفه آفرینش هماهنگ و سازگار کند. لذا به جای حرکت در مسیر فطرت و عقل یعنی همان عدالت، گرایش به تجاوزگری و شکستن حقوق دیگران می‌یابد تا این‌گونه بتواند به برخی از نیازهای مادی و زودگذر خویش پاسخ دهد. البته برخی از انسان‌ها شناختی نسبت به حقایق هستی پیدا می‌کنند و گرایش به ایمان و خدا و معاد می‌یابند ولی این شناخت به شکل نگرش قوی در نیامده تا رفتارها واندیشه‌هایشان را مدیریت کرده و در یک نظام هماهنگ در آورد و شخص را در یک جهت مشخص و درست راهنمایی و حرکت دهد.

یکی از عوامل ایجادکننده نگرش باطل و گرایش به ظلم، رفاه‌زدگی و برخورداری انسان از نعمت‌هاست. به سخن دیگر، رابطه تنگاتنگی میان رفاه و طغیان و ظلم آدمی وجود دارد. از این رو خداوند برای کاهش طغیانگری مردم می‌فرماید: «و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلماً در زمین سر به عصیان می‌گذارند».

بسیاری از مردم تصویری درست از خدا و پروردگاری او ندارند و به یک معنا در حوزه توحید افعالی لنگ می‌زنند و به درستی آن را تحلیل و تبیین نمی‌کنند. از این رو خداوند از فقدان آگاهی و توجه مردم به سیطره الهی بر همه چیز در آیه ۳۴ سوره نساء سخن می‌گوید و در آیاتی از جمله ۲۴۶ سوره بقره و ۵۸ سوره انعام، از بی‌توجهی انسان‌ها به دانایی گسترده خداوند و آگاهی او از عملکرد آدمی خبر می‌دهد و آن را عاملی برای تجاوزگری و ستم‌ها بر می‌شمارد.(توبه، آیه ۴۷ و ابراهیم، آیات ۴۲ و ۴۴)

داشتن تصویر درست از خدا و ربوبیت او در کنار آگاهی از علم و قدرت الهی می‌تواند موجب خشیت انسان شود و او را از هر گونه ظلم و ستم باز دارد، ولی چنین تصویر درستی جز برای عالمان به وجود نمی‌آید و توده‌های مردم همچنان تصویری ناقص از پروردگاری و خداوندگاری خدا دارند.(مائده، آیات ۲۸ و ۲۹) در این میان وسوسه‌های ابلیسی (سبا، آیات ۱۹ و ۲۰) و بیماردلی افراد و پذیرش وسوسه‌ها والقائات شیطانی (حج، آیه ۵۳) به عدالت‌گریزی و ظلم گرایی انسان دامن می‌زند و او را به سوی پایمال کردن حق و عدالت سوق می‌دهد. داشتن تصویر نادرست از هستی و ربوبیت خداوندی موجب می‌شود تا انسان شناخت نادرست از مسئله مالکیت داشته باشد و اموال دیگران را به سادگی تصرف کرده و در حق صاحبان آن ظلم روا دارد(ص،آیات ۲۳ و ۲۴) همین تصویر نادرست موجب می‌شود تا انسان به زیاده خواهی و فزون طلبی روی آورد و درصدد برآید تا نیازمندی‌ها و کمبودهای خود را از هر طریق جبران کند که ظلم کوتاه‌ترین و آسان‌ترین راه برای جبران آنها است. (آل عمران، آیات ۱۰۸ و ۱۰۹)

بیماردلی و تحلیل و تصویر نادرست از حقیقت هستی و اهداف آن موجب می‌شود تا برخی تن به ولایت شیطان و یا گروه‌ها و احزاب به ظاهر دینی چون مسیحیت و یهودیت(مائده،آیه ۵۱) دهند و با قساوت قلب و تحت تاثیر وسوسه‌ها (اعراف،آیات ۲۰ تا ۲۳) و القائات شیطان (حج، آیه ۵۳) به ظلم‌های سه گانه اقدام کنند. یکی از عوامل ایجادکننده نگرش باطل و گرایش به ظلم رفاه زدگی و برخورداری انسان از نعمت‌هاست.(انعام، آیات ۴۴ و۴۵ و اعراف،آیه ۱۰۳ و هود، آیات ۳۱ و ۱۱۶)

به سخن دیگر، رابطه تنگاتنگی میان رفاه و طغیان و ظلم آدمی وجود دارد. از این رو خداوند برای کاهش طغیانگری مردم می‌فرماید: «و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلماً در زمین سر به عصیان می‌گذارند» (شوری، آیه ۲۷)

دوستان ناباب و علاقه افراطی و محبت شدید به آنها، از دیگر علل قرار گرفتن آدمی در میان ظالمان است. بسیار دیده شده است که آدمی به سبب حمایت از گروه و جناح و دوستان خویش، از حق می‌گذرد و با ظلم و ستم می‌کوشد تا از دوستانش حمایت کند و این‌گونه است که ظلم و ستمگری را برای خود رقم می‌زند. (فرقان، آیات ۲۷ و۲۸)

اصل و ریشه ظلم را می‌توان بی‌ایمانی انسان دانست. جهل انسان به حقایق هستی و تفسیر نادرست از هستی موجب می‌شود تا آدمی نتواند تحلیل درستی از آن به دست آورد و خود را با حکمت و فلسفه آفرینش هماهنگ و سازگار کند. لذا به جای حرکت در مسیر فطرت و عقل یعنی همان عدالت گرایش به تجاوزگری و شکستن حقوق دیگران می‌یابد تا این‌گونه بتواند به برخی از نیازهای مادی و زودگذر خویش پاسخ دهد.

از آنجا که در وجود آدمی خصلت ظلم و ستم پیشگی وجود دارد(یونس، آیه ۲۳ و ابراهیم، آیه ۳۴ و احزاب،آیه ۷۲) و انسان‌ها دارای قابلیت ظلم به امانت‌های الهی در عین پذیرش آن هستند(احزاب، آیه ۷۲) و بی‌توجه به احسان و نعمت‌های الهی، به خود و خدا ستم روا می‌دارند(ابراهیم، آیه ۳۴) باید گفت که عدالت خواهی و عدالت گرایی در انسان‌ها دشوار بوده و یک معضل به شمار می‌رود. در این میان وسوسه‌ها و القائات بیرونی نیز به این مسئله دامن می‌زند و آدمی را از مسیر عدالت، هر چه بیشتر دور می‌کند. بنابراین باقی ماندن بر فطرت سالم و عقل سلیم خیلی دشوار خواهد بود و تنها کسانی از این مهم بر می‌آیند که باورهای خویش را به خدا تقویت کرده و با عمل صالح و توجه دائمی به سوی خدا گام بر می‌دارند و هر گام خویش را حساب و کتاب می‌کنند.

نشانه‌های ظالمان

هر چند که شناخت حق از باطل برای بیشتر مردم به سبب عقل و فطرت سالم امکان‌پذیر است، ولی به علل گوناگون آدمی در دام باطل می‌افتد که ظلم و ستم از مصادیق آن است. شناخت ظالمان می‌تواند از طرق گوناگون انجام شود، اما قرآن برخی از نشانه‌ها را بیان کرده تا از طریق آنها شناخت انسان نسبت به ظالمان بهتر شود و در دام آنها گرفتار نیاید.

- بی‌عفتی

از جمله این نشانه‌ها می‌توان به بی‌عفتی و ارضای غرایز جنسی از راه غیر مشروع از سوی آنان اشاره کرد که می‌تواند ظالم را از عادل بازشناساند.(مومنون، آیات ۵ تا ۷ و معارج، آیات ۲۹ و ۳۱)

- پیمان شکنی

از دیگر نشانه‌های ظالمان، عدم پایبندی به عهد است که از آن به پیمان شکنی یاد می‌شود. اصولا انسان‌های ظالم، انسان‌های بی‌وفا و پیمان شکنی هستند و به آنچه وعده می‌دهند و حتی عهد و قرارداد می‌بندند وفا دار نیستند و آن را زیر پا می‌گذارند.(توبه، آیات ۸ و ۱۰)

- حق‌گریزی

سومین نشانه برجسته و مهم ستمگران، حق‌گریزی است. ظالمان هرگز تن به حق نمی‌دهند و هر جا که حق را یافتند آن را زیر پا گذاشته و به باطل گرایش می‌یابند. (زخرف،آیات ۷۶ و ۷۸) آنها اگر هم به سبب فشارهای بیرونی و حفظ آبرو و اعتبار خویش، حق را به ظاهر می‌پسندند ولی در باطل آن را ناخوش می‌دارند و در خلوت‌هایشان نشان می‌دهند که تا چه‌اندازه از حق بیزارند.

- خود برتربینی

از دیگر نشانه‌های ظالمان این است که خود را برتر از دیگران می‌دانند و بر زوال ناپذیری قدرت خود در دنیا حتی سوگند می‌خورند و با این باور به ظلم خود تا دم آخر ادامه می‌دهند و از آن کوتاه نمی‌آیند.(ابراهیم، آیه ۴۴)

آنان اصولا دنیا را بازیچه‌ای برای خود می‌دانند و با گمان بی‌هدف بودن آفرینش جهان و انسان، می‌کوشند تا به ظلم و ستم خود شدت بخشند، چرا که بی‌هدفی در نظام هستی به معنای عدم پاسخگویی نسبت به ظلم و ستم خود است. (انبیاء، آیات ۱۱ و ۱۶)

چنین تفکر و برداشتی از هستی و زندگی موجب می‌شود تا رفتارهایشان نیز در دنیا به گونه‌ای باشد که بازیچه بودن هستی به خوبی در آن مشهود است. برخی از ظالمان حتی گستاخی را بدان جا می‌رسانند که خداوند را نیز ظالم برمی شمارند و رفتار خویش را با این تحلیل توجیه می‌کنند. این در حالی است که خداوند از هر گونه ظلمی مبرا و پاک است(آل عمران، آیات ۱۰۸ و ۱۱۷ و ۱۸۲)چرا که نظام احسن هستی بر محور عدالت بنیاد گذاشته شده و ماموران الهی چه از انسان و غیر انسان نیز براساس آن رفتار می‌کنند. از این رو امامان منصوب از سوی خداوند نیز از هر گونه ظلم و ستمی مبرا می‌باشند و از عصمت در این حوزه برخوردارند.(بقره، آیه ۱۲۴ و المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴)

اگر عدالت در جامعه و زندگی بشر حکمفرما شود آنگاه است که امنیت همه‌جانبه (انعام،آیات ۸۱ و ۸۲)، هدایت الهی (نساء،آیه ۱۶۸) و رحمت و مغفرت الهی (همان) بر جامعه حاکم می‌شود و انسان به جایگاه ربوبیت و خلافت الهی می‌رسد.

به هر حال، گروهی از مردم تحت تاثیر خواسته‌های نفسانی و وسوسه‌های شیطانی در مسیر ظلم گام بر می‌دارند و به توجیه رفتارهای ظالمانه خود می‌پردازند. آنان نه تنها خود را به ضلالت و شقاوت می‌افکنند بلکه دیگران را نیز این‌گونه گرفتار می‌کنند و خسران ابدی را برای خود و دیگران رقم می‌زنند.(اعراف، آیه ۲۳)

چراغ راه

کارگزاران حکومت‌ها نتیجه اندیشه و عمل مردم

قال‌النبی(ص): عمالکم اعمالکم، کما تکونون یولی علیکم».

پیامبر گرامی(ص) فرمود: کارگزاران شما(که حاکم هستند نتیجه) اعمال شما هستند، همان‌گونه که شما هستید(از نظر فکری و خلق و خو) بر شما حکومت می‌کنند.[1]

۱- شرح شهاب‌الاخبار، ص ۲۶۰

حکایت خوبان

شاخص گرایش فطری برای شناخت صحت و سقم رفتارها

شخصی از رسول گرامی(ص) در مورد معیار رفتار درست و غلط پرسید. حضرت در پاسخ او فرمود: از قلب و درون خویش نظرخواهی کن، خوبی آن چیزی است که قلب و روحت بدان اطمینان داشته باشد، و گناه و بدی آن چیزی است که در درون مورد تردید باشد. (تاکید حضرت بر گرایش فطری انسان) [1]

۱- الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۵

پرسش و پاسخ

اصالت فرد یا جامعه یا ترکیب هر دو (۱)

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام آیا زندگانی فردی انسان اصالت دارد یا زندگی اجتماعی او، و یا قول جمع که ترکیبی از هر دو دیدگاه است؟

پاسخ:

زندگی اجتماعی و گروهی انسان، سبب می‌شود که اوضاع زندگی هر فردی تا حد زیادی به جامعه‌ای که در آن زنگی می‌کند، بستگی داشته باشد. حالا این وابستگی به چه شکلی و تا چه حدی است در این مورد دیدگاه‌های مختلفی بیان شده که اینک به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

۱- دیدگاه اصالت فردی

مقصود از اصالت فرد این است که جامعه یک امر اعتباری و مجموعه‌ای از افراد است که به استقلال فرد در شکل دادن به نوع حیات و سبک زندگی لطمه‌ای نمی‌زند، و عامل اساسی برای زندگی اجتماعی و گروهی، چیزی جز تامین خواسته‌های فردی و رسیدن به منافع شخصی آن هم در پرتو زندگی اجتماعی نیست! اگر انسانی به یک رشته قوانین و مقرراتی به نام نظامات اجتماعی تن می‌دهد، به خاطر رسیدن به منافع و مصالحی است که می‌خواهد برآنها دست یابد. بنابراین دیدگاه فساد جامعه همان فساد افراد است و اصلاح جامعه هم از طریق همان اصلاح افراد امکانپذیر می‌شود، در نتیجه همه جا اراده فرد و تمایلات و منافع و مصالح او مطرح است و او نظاماتی را به وجود می‌آورد تا در پرتو آن بتواند به مقاصد و اهداف خود برسد!

۲- دیدگاه اصالت جامعه

براساس این دیدگاه زندگی و چگونگی حیات انسان‌ها، تابع محیط اجتماعی آنان است. زیرا اگر فرد در زندگی از جهاتی تابع محیط طبیعی خود می‌باشد، قطعا از جهاتی دیگر در چنگال اوضاع اجتماعی یا طبقاتی خود خواهد بود. به عبارت روشن‌تر چیزی که در عالم خارج عینیت و واقعیت دارد جامعه و انسان اجتماعی است نه فرد مستقل از دیگران و آنچه برای ما دیده می‌شود، همان انسان‌هایی است که با هم روابطی دارند و به طور گروهی زندگی می‌کنند. به بیان دیگر همان‌طوری که در نظام آفرینش هر پدیده طبیعی، جزیی از کل است و از خود استقلالی ندارد، مثلا زمین جزیی از منظومه شمسی و پدیده‌های زمینی، جزیی از کل و تابع نظام عمومی می‌باشند، همچنین هر فردی از انسان‌ها جزیی از جامعه و تابع آن است و اگر فرد اراده و گرایش و بینشی دارد، همگی بازتاب عوامل اجتماعی او است. به تعبیر دقیق‌تر فرد در دل یک جامعه بسان سلولی است در بدن انسان که برای خود حیات و نشو و نما دارد، ولی در تمام شئون از صحت و بیماری، اعتدال و انحراف تابع بدن است که جزیی از آن می‌باشد. همچنین است فرد در دل جامعه که او به آن سویی کشیده می‌شود که جامعه به آن‌سو پیش می‌رود. پیشتازان این نظر گاهی آنقدر پیش می‌روند که فرد را صددرصد وابسته به جامعه یا طبقه خویش می‌دانند که راهی جز پیروی از محیط اجتماعی و طبقاتی خود ندارد و اصلاح فرد جز با دگرگونی جامعه عملی نیست و باید نظام فاسد ح